

معمای هویدا

دکتر عباس میلانی

سرشناسه	: میلانی، عباس
عنوان و نام پدیدآور	: معمای هویدا/ عباس میلانی
مشخصات نشر	: تهران: اختران.
مشخصات ظاهری	: ۵۳۵ ص.، [۲۵] تصویر، نمونه.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۳۱۷۰-۷-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.
موضوع	: هویدا، امیر عباس، ۱۲۹۸-۱۳۵۸ - سرگذشتنامه
موضوع	: نخست‌وزیران ایران - سرگذشتنامه
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷
موضوع	: ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷
رده‌بندی کنگره	: DSR۱۴۸۶/ه ۹م۹
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۳۰۲۴۳۴۶م

نشر اختران

معمای هویدا

عباس میلانی
 طرح جلد: ابراهیم حقیقی

کارگر جنوبی، روانمهر، پ ۱۵۲، ط ۱، تلفن: ۶۶۴۱۰۳۲۵ و 090Akhtaran فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹
 www.akhtaranbook.ir - akhtaranbook@yahoo.com - instagram/ akhtaranpub

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۳۱۷۰-۷-۴

همه‌ی حقوق برای نشر اختران محفوظ است

به نور چشم عزیزم
حمید میلانی

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار راوی بر روایت فارسی کتاب
۲۳	فصل اول: پیل حسرت
۴۵	فصل دوم: برزخ بیروت
۷۳	فصل سوم: زائر پاریس
۹۵	فصل چهارم: سرزمین عجائب
۱۱۳	فصل پنجم: بازگشت به پاریس
۱۳۵	فصل ششم: سال‌های سرگردانی
۱۶۵	فصل هفتم: انقلاب سفید
۱۸۹	فصل هشتم: کانون مترقی
۲۱۳	فصل نهم: زمستان ناخرسندی‌ها
۲۳۷	فصل دهم: یادداشت‌های زمان جنگ
۲۶۹	فصل یازدهم: سیاست در پمپئی نفت‌خیز
۳۱۷	فصل دوازدهم: دره‌ی جنّی
۳۴۳	فصل سیزدهم: سقوط پمپئی
۳۷۷	فصل چهاردهم: قربانی
۴۱۷	فصل پانزدهم: قاضی انقلاب
۴۳۹	فصل شانزدهم: دریاچه‌ی یخ‌زده‌ی کاکیتوس
۴۷۱	پی‌نوشت‌ها
۵۲۹	نمایه
۵۳۶	تصویرها

پیشگفتار راوی بر روایت فارسی کتاب

خاطره می‌گوید: «چنین کردم.» غرور می‌گوید: «ممکن نیست چنین کرده باشم.» بالاخره خاطره چاره‌ای جز تسلیم ندارد. فردریک نیچه

معمای هویدا را حدود شش سال پیش آغاز کردم. محرک اولیه‌ام نامه‌ای از دبیران *دائرةالمعارف ایرانیکا* بود. می‌خواستند مقاله‌ای در باب زندگی امیر عباس هویدا بنویسم. می‌گفتند ۲۵۰۰ کلمه حیات و مماتش را کفایت می‌کند. دعوتشان را با اشتیاق پذیرفتم. احساس می‌کردم کاری است آسان و مهم. با خود می‌گفتم هویدا شخصیتی سخت سرشناس بود. سیزده سال بر صندلی صدارت تکیه زد. چندوچون زندگی‌اش، دوران زندانش، حتی نحوه‌ی مرگش، همه زیر ذره‌بین مطبوعات ایران و جهان بود. به‌علاوه، می‌دانستم که دو طرح تاریخ شفاهی، یکی در دانشگاه هاروارد و دیگری در بنیاد مطالعات ایران، در جریان‌اند. می‌دانستم که خاطرات بسیاری از شخصیت‌های مهم دوران پهلوی را آن‌جا به ضبط و ثبت رسانده‌اند. به‌علاوه، چون دوران نخست‌وزیری هویدا هم‌زمان با روزگاری بود که من نیز به‌عنوان یکی از مخالفان رژیم شاه، گوشه‌چشمی به عالم سیاست ایران داشتم،^۱ پس گمان داشتم که هویدا را هم خوب می‌شناسم. هزارویک نکته و شایعه در موردش شنیده بودم. می‌گفتم چند ماهی کاوش در مطبوعات و خاطرات و آثار تحقیقی آن دوران شناخت شخصیت هویدا و مقاله‌ای ۲۵۰۰ کلمه‌ای را کفایت می‌کند. اما فرضیاتم همه غلط از آب درآمد. هرچه بیشتر کاویدم، بیشتر دریافتم که هویدا را نمی‌شناسم. متوجه شدم

که هویدای واقعی با هویدای خیال من اشتراک چندانی ندارد. دوّمی حتی کاریکاتور خوب اوّلی هم نبود.

به تدریج به این نتیجه رسیدم که نه تنها او، بلکه همه‌ی شخصیت‌های مهم سیاسی روزگاران را از زوایایی گاه مخدوش و محدود و اغلب مغرض و مغلوّط شناخته‌ایم. روایت‌مان از تاریخ را اغلب کسانی شکل بخشیده‌اند که واقعیات را تخته‌بند منافع حزبی و اقتصادی یا سوق‌الجیشی کرده بودند. از یک‌سو، در عرصه‌ی نظری، خواننده بودم که «خواندن» و «نوشتن» تاریخ هردو، به‌رغم ظاهر ساده‌ی هریک، پدیده‌هایی پیچیده‌اند و با بافت و ساخت قدرت زمان پیوندی تنگاتنگ دارند. می‌دانستم که «بی‌طرفی کامل» در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری، و نیز هنگام خواندن تاریخ، و همی بیش نیست. به‌علاوه، مطمئن بودم که وقتی پای شناخت ایران و «شرق» به میان می‌آید، تمایلات دانسته و ندانسته‌ی آنچه مجازاً «شرق‌شناسی» اش می‌خوانند - یعنی جریانی که شرق را تحقیر و تخفیف و غرب را تمجید و تجلیل می‌کند - حضور و نفوذی مزمن و مضر پیدا می‌کند. به این نتیجه رسیدم که باید تاریخ‌مان را از نو بخوانیم و بسنجیم. پذیرفتم که به نوعی خانه‌تکانی تاریخی محتاجیم. به نظر رسید که فرضیات و گمان‌ها و جزئیات پیشین را وا باید گذاشت و شناخت هرکس را باید از نو با پیروی از روش پیشنهادی دکارت بی‌آغازیم. او می‌گفت در جستجوی روش علمی، لازم دانستم که همه‌ی فرضیات پیشین را نادیده و نپذیرفته بگیرم، و در همه‌چیز شک کنم جز در وجود ذهنیتی شکاک. ما نیز در ارزیابی ذهن و زندگی هرکس باید، به گمانم، با این فرض شروع کنیم که هیچ‌چیز قابل اعتنا و اعتمادی درباره‌اش نمی‌دانیم. باید این فرض را بپذیریم که دانسته‌ها و شنیده‌های پیشین‌مان شاید به‌قصد گمراهی‌مان بوده و تنها با ذهنی پالوده از رسوبات گذشته می‌توان به‌گرفته‌ای از حقیقت دست یافت.

سواى این واقعیات مهم، عوامل پیچیده و گاه دیرپای دیگری نیز کار

تدوین زندگی‌نامه‌ی یک شخصیت ایرانی را دشوار می‌کند. از سوی شیخ توطئه‌انگار، همه‌ی تحولات سیاسی جامعه‌مان را به دسیسه‌های معدودی «توطئه‌گر» تأویل می‌کند و در نتیجه، نقش فرد را در تعیین تحولات تاریخی به پیشیزی نمی‌گیرد. در وادی توطئه، فرد نقشی جز آلت فعل توطئه‌گران ندارد. به علاوه، کدام شخصیت ایرانی را سراغ می‌توان کرد که هستی و اندیشه و مرگش در هاله‌ای از شایعات پوشیده نباشد. هیچ زندگی‌نامه‌نویس جدی‌یی نمی‌تواند هزارتوی این شایعات را یکسره نادیده بگیرد. در عین حال، کندوکاو در سایه‌روشن‌های این هزارتو، به راحتی می‌تواند زندگی‌نامه‌نویس را به دن‌کیشوتی بدل کند که واقعیت هستی شخصیت مورد سنجش را وامی‌گذارد و در عوض در پی اوهام و اشباح می‌گردد.

درواقع، آنچه در اساس به شیوع شایعه و رواج نظریه‌ی توطئه کمک می‌کند، خود یکی دیگر از موانع راه زندگی‌نامه‌نویسی در ایران است. شیخ شایعه و گمان توطئه هر دو فرزندان ناخلف عصر بی‌خبری‌اند. هرچه اطلاعات محدودتر، آرشیه‌ها نایاب‌تر و بسته‌تر، و هرچه آزادی اندیشه و قلم در جامعه منقادتر اند، این دو فرزند ناخلف هم رایج‌تر اند. استبداد سیاسی انسان‌ها را از درون و برون تحقیر می‌کند، و تنها انسان‌هایی به‌غایت تحقیر شده عنان تاریخ و سرنوشت خویش را در کف نیروهای «بیرونی» و «برتر» می‌گذارند. تنها پادزهر واقعی شایعه و توطئه چیزی جز آزادی اطلاعات و اندیشه از یک سو و جامعه‌ای خودبنیاد و متکی به خود از سوی دیگر نیست.

علاوه بر این موانع معرفتی، برخی دشواری‌های نهادین نیز کار زندگی‌نامه‌نویسی در ایران را دشوارتر می‌کند. وقتی می‌بینم که محققان غربی، امروزه به میزان مالیاتی هم که شکسپیر در سال می‌پرداخت دسترسی دارند،^۲ وقتی می‌خوانم که تدی روزولت نه تنها ده‌ها مجلد یادداشت‌های روزانه که حدود چهل هزار نامه از خود به‌جا گذاشت، وقتی در عین حال درمی‌یابم که بیست سال پس از انقراض حکومت پهلوی، متن

صورت جلسات هیئت دولت هویدا در دسترس محققان نیست، وقتی می‌شنوم که حتی مطبوعات آن دوران هم در کتابخانه‌ها تخته‌بند قواعد دست‌وپاگیرند، آنگاه، به الهام از فروید و از سر مجاز، «عقدۀی آرشبو» به جانِ عقلم می‌افتد.

شکی نباید داشت که تاریخ جباری در ایرانِ دیروز کار محقق امروزی را دشوار می‌کند. اهل سیاست و قلم، از بیم داغ و درفش دولتیان، نامه‌ها و یادداشت‌های خصوصی، و گاه حتی اسناد و مدارک عمومی، را یا نیست می‌کنند، یا چنان پنهان‌شان می‌دارند که عملاً به نابودی‌شان می‌انجامد. نه تنها سنت آرشیوداری در ایران مهجور بوده، بلکه خاطره‌نویسی، حفظ یادداشت‌های روزانه، حتی زندگی‌نامه‌نویسی نقاد هم هیچ‌کدام چندان محلی از اعراب نداشت.^۳ بدتر از همه این که حکام وقت، خاطره‌ی تاریخی و یاد گذشته را اغلب بالقوه خطرناک و ضد حکومت خویش می‌دانستند. هر جبار تازه به دوران رسیده‌ای می‌خواست همه‌ی نشانه‌های ادوار گذشته را نیست کند. این سودای ویرانگری به ساختمان‌های تاریخی محدود نمی‌شد؛ اسناد و اوراق و دفتر و دیوان را هم دربر می‌گرفت.

خصم دیگر زندگی‌نامه‌نویسی کسوف، فردگرایی است. بسیاری از محققانی که درباب تحقیر و تخفیف فرد و فردیت در تاریخ و فرهنگ ایران نوشته‌اند. ولی زندگی‌نامه، به‌عنوان یک نوع ادبی، بر شالوده‌ی فردگرایی استوار است. نقطه‌ی عزیمتش این باور است که ویژگی‌ها و کژتابی‌ها و نقاط قدرت و ضعف فردی نزد بازیگران تاریخ، جزئی اساسی از فرایند تحولات تاریخی‌اند. همان‌طور که در سنت نقاشی ما، طرح چهره‌ی انسان چندان رواجی ندارد، در سنت روایی ما هم زندگی‌نامه هرگز رونقی نداشته است.^۴

به روایتی می‌توان گفت که زندگی‌نامه و رمان همزاد یکدیگرند. موفق‌ترین زندگی‌نامه‌ها را کسانی می‌نویسند که می‌توانند شگردهای روایی، نحوه‌ی پرداخت و پرورش شخصیت، فضاآفرینی و کشش قصه‌ای

رمان را با دقت و درایت و ایجاز و انصاف مورخی محقق درآمیزند و از ترکیب‌شان، روایتی بیافرینند که در ملتقای فرد و تاریخ شکل می‌گیرد و با تأکید بر خصوصیات و سایه‌روشن‌های فرد، تحولات کلی تاریخ را برملا می‌کند. نشان می‌دهد که انسان‌ها هر یک در آن واحد ملاط و معمار زمان خویش‌اند؛ وام‌دار و وام‌گذار و ذهن و عین تاریخ‌اند؛ آئینه و آئینه‌دار دوران‌اند.

همان‌طور که پیدایش رمان بدون پذیرش تکثرگرایی فلسفی میسر نیست، رواج زندگی‌نامه‌نویسی نقاد هم تنها بر همین بنیاد فلسفی تکثرگرا شدنی است؛ یعنی بر شالوده‌ی به‌ظاهر لغزان حقایق متکثر و فردی. به همین خاطر، منادیان حقیقت مطلق - چه متولی این حقیقت را حزب بدانند، چه شاه، چه غیره - همه خصم تکثر حقیقت، و به طریق اولی، دشمن زندگی‌نامه‌ی نقاداند. از اندیشه‌ی تک‌بُنی فلسفی، و از ایمان به حقیقت مطلق، قاعدتاً قدیس‌نامه پدید می‌آید، نه زندگی‌نامه. همان‌طور که تنها بر پربایه‌ی شالوده‌ی به‌ظاهر لغزان تکثرگرایی سیاسی می‌توان جامعه‌ی مدنی استوار و دمکراسی پایدار پی‌ریخت، بدون پذیرفتن کثرت‌گرایی فلسفی نیز نمی‌توان زندگی‌نامه‌نویسی را، به‌سان یک نوع ادبی رواج داد. به دیگر سخن، اگر بپذیریم که جَبّاری به رواج نظریه‌ی توطئه می‌انجامد و نوع روایی مطلوب آن قدیس‌نامه است، آنگاه می‌توان گفت که از دمکراسی سیاسی و تکثر سیاسی هم زندگی‌نامه‌ی نقاد می‌زاید.

به‌رغم این همه دشواری، وقتی دریافتم که هویدای واقعی با آنچه در خیال داشتم تفاوت‌هایی اساسی داشت، برآن شدم که در کنار تدوین مقاله‌ی دایرة‌المعارف، کتابی درباره‌ی زندگی‌اش بنویسم. می‌دانستم که تنها با تکیه به تفصیل کتاب می‌توان حق مطلب زندگی‌اش را ادا کرد. مرادم نه تکذیب او، نه تأییدش بود. شیوه‌ی کارم در اصل ساده بود ولی در عمل دشوار از آب درآمد. می‌خواستم حقیقت زندگی‌اش را، بی‌پروا از پیش‌داوری‌های خودم، یا قضاوت‌های رایج جامعه‌ی ایران، یا دلبستگی‌ها

و دلزدگی‌های دوستان و دشمنانش، بشناسم و بازگو کنم. مبنای اصلی کارم را بر اسناد رسمی آرشیوهای دولتی قرار دادم. هرگاه در موردی، سند معتبری وجود نداشت، یا اسناد مهم هنوز علنی نشده بود، به مصاحبه با شخصیت‌های آن دوران و نیز به دو تاریخ شفاهی موجود تکیه کردم. با بیش از ۱۳۰ نفر از دوستان و دشمنان، اقوام و همکاران هویدا مصاحبه کردم. در تعیین کسانی که طرف گفتگویم بودند تنها یک معیار به کار بردم. هرکس حرفی درباره‌ی هویدا داشت و حاضر به صحبت بود، من هم مشتاق شنیدن حرف‌هایش بودم. هیچ‌کس را صرفاً به لحاظ سوابق سیاسی‌اش - چه در تثبیت رژیم شاه، چه در مبارزه علیه آن - حذف نکردم.

برخی از مصاحبه‌ها از طریق تلفن صورت گرفت. بسیاری دیگر را در محل کار یا سکونت افرادِ مورد مصاحبه انجام دادم. شماری از آنها در پاریس و لندن، بعضی در بروکسل، عده‌ای در لوس‌انجلس و تعداد قابل ملاحظه‌ای در واشنگتن بودند. چندین بار به این شهرها سفر کردم. چون از هیچ بنیاد و مرکز و فردی کمک مالی برای این طرح دریافت نکردم، و چون مخارج این سفرها از عهده‌ی توان مالی من خارج بود، ناچار برای بیش‌وکم تمام سفرها، منتظر دعوت دانشگاه یا یکی از گروه‌های فرهنگی ایران می‌ماندم، و وقتی به کمک این مراکز به یکی از این شهرها سفر می‌کردم، آنگاه چند روزی بیشتر آن‌جا می‌ماندم و کار تحقیقاتم را انجام می‌دادم.

البته برخلاف گمانم، کار مصاحبه با مصدرانِ کار رژیم پهلوی چندان آسان نبود. از سویی، برخی از کسانی که هم‌دوره و هم‌کار و کارمند هویدا بودند حاضر نشدند درباره‌ی او به جدّ سخنی بگویند. بعضی سودای رجعت به قدرت داشتند؛ نگران بودند هرچه بگویند به کار صعود سیاسی‌شان زیان خواهد رساند. بعضی دیگر به گذشته‌ی سیاسی من، به‌عنوان مخالف شاه، اعتراض داشتند. باور نمی‌کردند که غرضم از این کتاب تخطئه یا توجیه رژیم شاه نیست. فکر می‌کردند حتماً کاسه‌ای زیر

نیم‌کاسه هست و به همین خاطر از همکاری احتراز می‌جستند. حتی بودند کسانی که در عین داشتن داعیه‌ی لیبرالیسم و تساهل، نه‌تنها خود از همکاری امتناع می‌کردند، بلکه دیگران را نیز از کمک به من منع می‌داشتند. گروه دیگری مطالب جالب و گاه تکان‌دهنده‌ای می‌گفتند، ولی شرط می‌کردند که حرفشان را بی‌ذکر نام و مأخذ نقل کنم. ولی شرط من هم این بود که هیچ مطلب بی‌مأخذ و هیچ قول دست‌دومی به کتاب راه نخواهد یافت. به همین خاطر، هرگز داستان‌های این راویان بی‌نام، و بی‌جرئت و سوسه‌ام نکرد.

در عین حال می‌دانستم که خاطره‌ی انسان‌ها، فی‌نفسه، سخت خطاپذیر است. می‌دانستم که به‌خصوص وقتی پای مسائل و منافع سیاسی به میان می‌آید، و سوسه و امکان خطا هم دوچندان می‌شود. همواره به یاد داشتم که بسیاری از وقایعی که در این‌جا از قول راویان نقل شده، به بیست تا چهل سال پیش تعلق دارد. به همین خاطر، از اوان کار اصل را بر این گذاشتم که هیچ حرف مهمی را، بدون تأیید آن از سوی منبع مستقل دومی در کتاب نقل نکنم. برای جلوگیری از اطناب حتی بیشتر در ذکر منابع و مأخذ کتاب، در آن‌جا به‌جز موارد استثنایی، از شرح منبع دومی احتراز جستیم. در معدود مواردی که مثلاً یکی از دو طرف گفتگو درگذشته بود و سند و مدرکی درباره‌ی آن دیدار هم یافتنی نبود، چاره‌ای جز استناد به قول یک نفر نداشتم. در این موارد هم از اصلی ساده پیروی کردم. اگر بقیه‌ی مطالبی که این شخص نقل کرده بود درست از آب درمی‌آمد، یعنی اگر می‌شد او را راویِ ثقه‌ای محسوب کرد، آنگاه قول او را حتی بی‌آن‌که سند و شاهد دیگری برایش سراغ کرده باشم، در کتاب نقل کردم. تنها زمانی که آرشیوهای داخلی و خارجی همه در اختیار محققان قرار گیرد می‌توان به یقین گفت که آیا اعتمادم در این انگشت‌شمار موارد بجا بود یا بیجا.

زندگی هیچ شخصیتی در خلأ تاریخی جریان پیدا نمی‌کند. تاریخ و

شرایط اجتماعی بستر تحولات زندگی یک‌یک انسان‌ها است. به همین خاطر، گرچه بند ناف زندگی‌نامه به تاریخ بسته است، اما در عین حال زندگی‌نامه تاریخ هم نیست. این واقعیت در مورد *معمای هویدا* نیز صدق می‌کند. این کتاب تاریخ اجتماعی دوران پهلوی نیست. غرضم ارزیابی نهایی از چند و چون سیاست‌های نوسازی و دستاوردهای اقتصادی آن دوران هم نبود. هدفم صرفاً تدوین روایتی از زندگی امیرعباس هویدا بود. تاریخ رژیم پهلوی صرفاً به سان زمینه‌ی این زندگی محل بحث و اعتنا بود. گرچه نفس نوشتن کاری است که در تنهایی و خلوت صورت می‌پذیرد، و گرچه بار مسئولیت هر روایت به عهده‌ی راوی، و در مورد *معمای هویدا* به عهده‌ی من است، اما نوشتن در عین حال کاری است اجتماعی. هیچ روایت و کتابی را نمی‌توان بدون همکاری خیل عظیمی از انسان‌های دیگر نوشت. متن انگلیسی *معمای هویدا* نیز از این قاعده مستثنی نبود و در تدوین آنها از کمک دوستان متعددی بهره جستیم.

قبل از هرکس باید از دوست عزیزم، پرویز شوکت، تشکر کنم. دین من و این کتاب به او و محبت‌هایش به راستی به کلام و قلم نمی‌آید. روزها در کتابخانه‌های مختلف می‌گشت و نوشته‌های هویدا، یا مقالاتی درباره‌ی او را سراغ می‌گرفت. گرچه سال‌ها در عالم سیاست فعال بود، اما جنم واقعی او محقق‌ی تیزبین و نکته‌سنج است و سخا و صفای وجودش حدی نمی‌شناسد. در عین حال، اهل انصاف است. نقطه‌ی پرگار لحن روایت من را اغلب سنج‌های سیاسی و اخلاقی او تشکیل می‌داد.

زندگی‌نامه‌نویسان اغلب از بلیه‌ی خویشاوندان شخصیتی که درباره‌اش می‌نویسند شکوه‌ها دارند. می‌گویند هر یک از این خویشان چه بسا که خود را متولی میراث آن مرحوم می‌داند و کوچک‌ترین نقد و ایراد را هم بر این میراث بر نمی‌تابند. اما بخت بلندم این بود که خویشاوندان هویدا، در عین همکاری بی‌دریغ، از سعه‌ی صدری ستودنی برخوردار بودند. دکتر فرشته انشاء نه تنها اسناد و مدارک مهمی را که در دست داشت در اختیارم

گذاشت، بلکه با صبر و حوصله‌ای تمام به پرسش‌های متعدد من درباب دیدارهایش با هویدا در زندان پاسخ گفت.

اما بهترین مصداق این سعه‌ی صدر در سلوک فریدون هویدا بود. در پنج سالی که در آن بی‌اغراق صدها ساعت با او گفتگو کردم، او همواره با صداقتی تمام هر آنچه را می‌دانست می‌گفت. گاه حتی آدرس مخالفان هویدا را برایم سراغ می‌کرد و تأکید داشت که حتماً روایت آنها را هم بشنوم. مهم‌تر از همه این که در طول این سال‌ها حتی یک بار، به‌تلویح یا تصریح، تلاشی در تعیین محتوای روایت من و یا شکل بخشیدن یا تغییر دادن لحن کتاب انجام نداد. او که خود نویسنده‌ای پرآوازه، منتقدی خوشنام، نظریه‌پرداز خوش‌فکر و از بنیانگذاران مجله‌ی سینمایی معتبر *کایه دو سینما (Chaiers du Cinema)* است، قدر و حرمت کلام را می‌داند. از کمک دریغ نداشت و بارها می‌گفت در بیست سال اخیر، «دیوار سکوت» مرموزی هر نوع بحث و گفتگو در مورد برادرش را ناممکن کرده بود. معتقد بود نه نظام اسلامی در ایران، نه طرفداران سلطنت در خارج رغبتی به بحث درباره‌ی زندگی و مرگ هویدا ندارند. می‌گفت هر دو گروه سکوت را مرجح می‌دانند. تأکید داشت که تنها امیدش این است که این «دیوار سکوت» شکسته شود.

چندوچون کمک‌های او به کار تدوین این کتاب را می‌توان در ماجرای عکس‌ها سراغ گرفت. روزی در منزل جدیدش در ایالت ویرجینیا به دیدارش رفتم. می‌خواستم چند عکس برادرش را از او به وام بگیرم. آلبوم‌های خانوادگی‌اش را روی میز ناهارخوری گذاشته بود. تابلوهایی از سپهری و محمص بر یک دیوار، و تصویر خوش‌رنگ خود او، که به دست آندی وار هول کشیده شده بود، بر دیوار دیگر جلوه می‌کرد. به توری در آلبوم‌ها پرداختم. یکی دو صفحه‌ی اول پر از عکس‌های خانوادگی بود. ناگهان به صفحه‌ای رسیدم که در آن عکسی از فریدون و امیرعباس دیده می‌شد. تصویری رنگ‌باخته بود که در نتیجه‌ی گذشت سال‌ها به زردی

می‌زد. فریدون ظاهراً شش ساله و امیر ده ساله بود، اولی روی صندلی چوبین کوچکی نشسته بود و دوّمی، با حالتی پر مهر، کنار صندلی ایستاده بود و دست برادرش را در دست داشت. پرسیدم که آیا این یکی را می‌توانم در کتاب استفاده کنم. پرسشم هنوز تمام نشده بود که دیدم صفحه‌ی سیاه خاک خورده‌ی آلبوم را به حرکتی تند و سریع، از دیگر اوراق جدا کرد و آن را در گوشه‌ای گذاشت. تا وقتی که مرور آلبوم‌ها را تمام کردم، با حدود سی صفحه‌ی دیگر نیز همین کار را کرده بود. به راستی می‌توانم گفت که دوستی با این مرد فرزانه و بلندنظر، یکی از بهترین پاداش‌های من در نوشتن *معمای هویدا* بود.

از *معمای هویدا* دوستان دیگری نیز عایدم شد. در آغاز تحقیقاتم با سیروس غنی گفتگو کردم. می‌دانستم دست‌کم زمانی یکی از مشاوران نزدیک هویدا بوده است. به تدریج دریافتم که انسانی است به غایت فرهیخته و پرمحبت. حافظه‌ای حیرت‌آور دارد. جزئیات ماجراهای ادبی، تاریخی و سیاسی با دقتی کم‌نظیر در ذهنش نقش بسته‌اند. نه تنها تاریخ سینما را خوب می‌شناسد، بلکه همان‌قدر با شکسپیر مانوس است که با نمونه‌های درخشان خط فارسی در ادوار مختلف. او تمام متن *معمای هویدا* را دوبار خواند. هر بار با دقت و وسواس محققی فاضل، و با حساسیتی که به عنوان یک وکیل فرهیخته به ظرافت کلام دارد، و بالاخره با تکیه به اطلاعات به غایت گسترده‌اش در مورد تاریخ معاصر ایران، متن را از نظر گذراند و هزارو یک نکته‌ی کوچک و بزرگ در اصلاح و تدقیق متن به نظرش رسید. اثر درخشان اخیرش، *ایران، برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*^۵ تجسم کامل دقت محققانه و وسعت اطلاعات تاریخی اوست و به راحتی می‌توان آن را به عنوان یکی از مهم‌ترین آثار تاریخی چندسال اخیر برشمرد و ستود.

ابراهیم گلستان نیز از سر لطف متن کامل کتاب را خواند و نظراتی در اصلاح آن پیشنهاد کرد. او که نویسنده‌ای پرآوازه و فاضل است و صراحت

کلامش شهره‌ی خاص و عام، نه تنها در پنجاه سال اخیر در کانون تحولات روشنفکری جامعه‌ی ایران بود، بلکه هویدا را هم از نزدیک می‌شناخت و چندوچون کارش را در عرصه‌های مختلف اداری و سیاسی دیده بود. یادداشت‌های مفصل و دقیق درباره‌ی کتاب تدارک دید و لغزش‌های متعددی را که به متن راه یافته بود گوشزد کرد.

هیچ‌کس به اندازه‌ی احمد قریشی در تسهیل کار گفتگوهای این کتاب مؤثر نبود. شکی ندارم که مهم‌ترین مصاحبه‌های این کتاب تنها به برکت حسن نظر او و توصیه‌های او میسر شد. سعه‌ی صدر و پایداری او در دوستی را می‌توان از جمله در این واقعیت سراغ کرد که در دو سال اخیر، برخی از دوستان نزدیک او، از کمک به من منعش می‌کردند و او با این همه در این کار لحظه‌ای تردید روا نداشت و از هیچ کمکی دریغ نکرد.

برادران و خواهرم، طبق معمول، تکیه‌گاه اصلی من در این کار بودند. برادر بزرگم، حسین، که از بخت بد اندکی پس از چاپ روایت انگلیسی کتاب، و در حالی که تنها پنجاه و هفت سال داشت، به سکتی قلبی درگذشت، در تمام مراحل تدوین و تدارک این کتاب، یاری همراه بود. در همه‌ی سفرهایم به اروپا، از لحظه‌ای که وارد فرودگاه می‌شدم، تا لحظه‌ای که به قصد ترک آن دیار، به فرودگاه می‌رفتم، همراهم بود. در بخش اعظم مصاحبه‌ها حضور داشت و سعی تمام برای شناخت جزئیات زندگی هویدا به خرج می‌داد. دریغ که اجل مهلتش نداد و روایت فارسی را هرگز ندید.

برادر دیگرم حسن، صاحب صنعت است و به‌رغم مشغله‌های فراوان، لطف کرد و متن کتاب را خواند. نکاتی در تصحیح آن گفت. او از آغاز از مشوقان اصلی من در این کار بود. به‌علاوه عمری است محبت‌های بی‌کران او رکن رکن زندگی‌ام بوده و دینم به او را به چند عبارت بیان نمی‌توان کرد. خواهرم فرزانه هم مرا همواره به همدلی‌ها و دلداری‌ها و راهنمایی‌های فاضلانه و خواهرانه‌ی خود مستظهر کرده است. همزاد معنوی و کوه احدم بوده و هست. همه‌ی کتاب را دست‌کم یک بار خواند.

بسیاری از بخش‌های آن را، به محض آن‌که به پایانشان رسانده و محتاج بازخوانی فوری و اصلاحشان بودم، برایش از راه دور، از پشت گوشیِ تلفن خواندم و همواره، برحسب مألوف، از کمک و راهنمایی و تشویق بی دریغ خودداری نورزید. او که خود محققی نکته‌سنج و کمال‌طلب است، همه‌ی درایت فاضلانه‌ی خود را در خدمت تکمیل این کتاب گذاشت.

برادرم محسن، که استاد علوم سیاسی است و در زمینه‌ی مسائل سیاسی ایران معاصر تخصص دارد، با صبر و حوصله‌ی تمام، و نیز با روحیه‌ای سرشار از محبت و نکته‌دانی و طنز، نه تنها متن کتاب را یک بار خواند و نظراتی در اصلاح آن در اختیارم گذاشت، بلکه در عین حال بخش‌های متعددی از آن را نیز از راه تلفن شنید و هر بار تشویق برادرانه را با تنقید محققانه درمی‌آمیخت.

شماری از دوستان و همکاران دانشگاهی متن کتاب را خواندند و هریک اصلاحاتی پیشنهاد کردند. از آن جمله‌اند:

پرواند آبراهامیان، علی علیخانی، ایرج آریانپور، احمد اشرف، فخرالدین عظیمی، ایرج باقرزاده، اردوان داوران، دیک دیویس، کسری فردوس، علی فردوسی، محسن قریب، هرمز حکمت، داریوش همایون، حبیب لاجوردی، کوین ماکسول، حسنعلی مهران، فرخ نجم‌آبادی، بهمن صدر، ایروینگ شنیدرمن و فرخ شهابی.

معمای هویدا را در آغاز به انگلیسی نوشتم. در عین حال، از همان آغاز آرزو داشتم که به فارسی نیز نشر پیدا کند. گرچه دوستانی از سر لطف پیشنهاد کردند که ترجمه‌ی کتاب را به عهده گیرند، به سه دلیل می‌خواستم روایت فارسی را خود تدارک کنم. از سویی می‌دانستم که دستیابی به بسیاری از اسناد فارسی مورد استناد در کتاب قاعداً برای هر مترجمی دشوار خواهد بود و چه بسا که چاره‌ای جز ترجمه‌ی ترجمه انگلیسی من از

این اسناد نخواهد داشت. دوّم این که از زمانی که کتاب نخست به انگلیسی چاپ شد تا زمانی که روایت فارسی آماده چاپ شد، اسناد و مدارک تازه‌ای در باب زندگی و زمان هویدا به دستم رسید. به علاوه، برخی از دوستان و منتقدان، نکات ناروشن یا خطاهایی را در متن انگلیسی سراغ کرده بودند که در این جا، در حد بضاعت، در اصلاح این لغزش‌ها کوشیده‌ام. سوّم این که، در متن انگلیسی گاه تشریح و توضیح نکاتی برای خوانندگان انگلیسی زبان لازم بود که برای ایرانیان چیزی جز توضیح واضحات نمی‌بود. همه‌ی این نکات را از روایت فارسی حذف کرده‌ام. چاپ روایت فارسی بدون مراحم و حسن نظر دوست فاضلم بهرام معلمی میسر نبود.

محمد باتمانقلیچ، طبق معمول، درایت و صبر و حسن سلیقه‌ی خود را در خدمت کار چاپ روایتی هرچه منقح‌تر و زیباتر از این کتاب گذاشت. نه تنها اصل انگلیسی، که روایت فارسی هم بدون همدلی و همکاری او تحقق پذیر نبود.

عباس میلانی

ژانویه ۲۰۰۱

۰۱/۰۱/۰۱